



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتنا جامع علوم انسانی

مجله علمی پژوهشی آموزش و پرورش

مجله علمی پژوهشی آموزش و پرورش

مجله علمی پژوهشی آموزش و پرورش



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی اصلاحات در نظام تعلیم و تربیت چیست؟

○ من از این واژه نظام که شما بکار بردید شروع می‌کنم. برای یافتن مبانی معرفت‌شناختی اصلاحات در مجموعه نظام آموزش و پرورش، لازم است توجه کنیم که عناصر تشکیل‌دهنده نظام در یک سطح نیستند؛ نظام متشکل از عناصری است که در سطوح مختلفی قرار دارند. یکی از سطوح نظام آموزش و پرورش، سطح تعیین اهداف است. در این سطح اهداف را طبقه‌بندی می‌کنیم. سپس در دو سطح بعد، اصول و روشها طراحی می‌شود که این اصول عمدتاً جنبه شناختی دارند؛ یعنی ما بر اساس شناختی که از انسان، طبیعت و جهان داریم، اصول و روشهای نیل‌جامعه به آن اهداف طبقه‌بندی شده را مقرر می‌کنیم. یعنی از مجموعه شناخت‌های خود در اتخاذ اصول و روشهایی که ما را به اهداف می‌رسانند استفاده می‌کنیم. این هم یک بخش معرفتی است؛ معرفتهایی که در واقع راهنمای ماست به اینکه چه وسیله‌ای را برای رسیدن به آن اهداف طبقه‌بندی شده خود اتخاذ کنیم.

اگر این سه سطح کلی را در نظام بپذیریم، از پایین که شروع کنیم، یعنی از روشها، واضح است که به هر حال همیشه معرفت ما دگرگون و متحول می‌شود، یعنی در جانب اتخاذ روشها برای وصول به اهداف همیشه می‌توان یک مجال مانور و تغییر را پذیرفت. وقتی که علوم بشری پیشرفت می‌کند و یافته‌های جدیدی در حوزه‌های مختلف علمی به دست می‌آید، طبیعی است که ما می‌توانیم از یافته‌های جدید برای تسهیل و تسریع حرکت به سوی اهداف، استفاده کنیم. این بخش چیزی است که فکر می‌کنم مورد اتفاق

همه باشد؛ همه می‌پذیرند، چرا که ما باید روشها را از عقل و دانش خود بگیریم و این عقل و دانش در این سطح همیشه تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود. به نظر می‌آید که تعبیر اصلاحات در این جا قدری بزرگ شده است. اصلاحات چیزی است که اصولاً در ذات هر نظام آموزش و پرورش وجود دارد، نظام آموزش و پرورش باید از یافته‌های علمی برای بهبود بخشیدن به روشهای خود مرتب و به صورت روزآمد استفاده کند. این همان آموزش و پرورش پویا و تواناست. آموزش و پرورش که از رجوع دائم به یافته‌های جدید غافل باشد طبعاً ناتوان و ناکارآمد می‌شود.

طبقه بعدی (بالتر) اصول هست. این اصول هم به نظرم باید تفکیک شود. برخی اصول ماهیت تجربی دارند؛ مانند اصولی که می‌تواند از محدوده و قلمرو روانشناسی یا جامعه‌شناسی اخذ بشود. اینها هم مشمول همان حکمی می‌شوند که درباره روشها گفتیم. طبیعی است وقتی یافته‌های ما درباره موضوعات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی متفاوت و دگرگون شود، باید در اصول خود هم تجدید نظر کنیم. اما اصول، همه چنین ماهیتی ندارند، بعضی از اصول ماهیتهای نامتغیری دارند، یا دست کم می‌شود گفت که مجال تغییر و دگرگونی در آنها کمتر است. آنها مجموعه اصولی هستند که جنبه متافیزیکی دارند. بعضی از اصول آموزش و پرورش جامعه دینی نیز از خود دین اخذ می‌شود. در این قسمت مجال تغییر و دگرگونی، در مقایسه با اصول فلسفی، کمتر است هر چند در خود معارف دینی همیشه راه برای اجتهاد و آراء جدید باز است.

در واقع می‌شود بگوییم که در این نمودار هرمی، از قاعده این هرم که شروع کنیم به سمت رأس آن، امکان دگرگونی و تغییر کمتر می‌شود. در خود اصول هم در واقع با یک نمودار هرمی روبرویم و به طور کلی می‌توان اصول را (که یا از تجربه کسب می‌شوند یا متافیزیکی‌اند و یا از متن دین اخذ می‌شوند) از بسیار قابل تغییر تا غیر قابل تغییر طبقه‌بندی کرد.

در سطح اهداف هم همین نمودار هرمی برقرار است. ما اهدافی را در نظام آموزش و پرورش به این عنوان که جنبه واسطی دارند برمی‌گزینیم. این هويت واسطه‌ای، همیشه این امکان را برای ما باقی می‌گذارد که اگر واسطه کارآمدتر و توانمندتری برای نیل به آن هدف نهایی در اختیار قرار گیرد، در این واسطه تجدید نظر کنیم. البته به نظر من رجوع به دین برای تصمیم‌گیری درباره جابجایی این واسطه‌ها در نظام آموزش و پرورش جامعه

دینی لازم است. چراکه برخی واسطه‌ها مورد اهتمام ویژه دین است. شاید بتوان اینگونه واسطه‌ها را بدون بدیل دانست. برای مثال برخی عبادات مانند نماز هر چند واسطه قرب الهی به عنوان هدف غایی هستند ولی از منظر دین واسطه بدون جایگزین و غیر قابل تغییر اند. از همین روست که پیامبر اکرم (ﷺ) علی‌رغم احراز بالاترین مرتبه قرب به خداوند تا واپسین لحظات عمر شریف خود نماز را اقامه فرمود.

○ در سطح روش‌ها سؤالی وجود دارد مبنی بر اینکه آیا روش‌ها اموری هستند که به تمامه در متن دین آمده و برای همه زمانها کفایت می‌کند یا اینکه اساساً روشها را به اختیار خود بشر گذاشته‌اند. در هر صورت، آیا این روشهایی که ما در تربیت دینی خودمان در وضعیت کنونی بکار بسته‌ایم، کارآمدی لازم را داراست؟

● محور بحث ما تحول در نظام آموزش و پرورش است، با توجه به اینکه آموزش و پرورش ما هم آموزش و پرورش جامعه دینی است و پسوند دینی دارد، شما بیشتر بر تربیت دینی تأکید می‌کنید ولی فکر می‌کنم که منحصر آنباید به آن پرداخت و اگر چنانچه این محدودیت را هم ایجاد نکنیم بهتر است. پس بهتر است که اول به سؤال به صورت کلی پردازیم، بعد سراغ تربیت دینی برویم. زیرا اگر به طور کلی به مسئله نگاه کنیم، مجال برای تغییر و دگرگونی خیلی وسیع است. اهداف منحصر به اهدافی که از دین می‌گیریم نیست، بلکه اهداف دیگری در سطوح پایین‌تر هم داریم که اینها منبع اخذشان دین به معنای کتاب و سنت نیست، بلکه علوم تجربی یا معارف عقلی و امثال اینهاست، طبیعی است که درباره آنها روشها امکان تغییر و دگرگونی را دارند. احیاناً چنانچه درباره آن اهداف در منابع دینی هم روشی دیده شود؛ این روشها که درباره این اهداف سطوح نازل است و در دین هم اشاره‌ای به آن شده با روشهایی که دین درباره آن اهداف سطوح بالا (اهداف غایی) معرفی کرده، تفاوت زیادی دارند و نمی‌شود با آنها یکسان مواجه شد. مثلاً فرض بفرمایید. برای ایجاد یک عادت اخلاقی در روایات توصیه‌ای شده باشد، مثلاً برای اینکه راستگویی در فرزندمان نهادینه و مستقر بشود گفته شده که خود شما دروغ نگویند. دروغ نگفتن پدر و مادر دو وجه دارد: یک وجهش این است که خود شما به عنوان یک فاعل اخلاقی، اگر می‌خواهید در دایره اخلاق باقی بمانید و از حدود اخلاقی تخلف نکنید، دروغ نگویند. که خوب این هم یک حکم شرعی و هم اخلاقی

است. وجه دیگر دروغ نگفتن به عنوان یک روش است، در اینجا باید حتی از دروغی که ممکن است توجیه فقهی هم داشته باشد، در حضور فرزندان، پرهیز کنید؛ مثلاً در جایی یک دروغ مصلحت‌آمیز بر شما به عنوان خودتان که یک فاعل اخلاقی هستید مباح است ولی چون مثلاً در نزد فرزندان هستید اینجا باید از این پرهیز کنید چون هدف این است که شما در او این عادت راستگویی را نهادینه کنید. از طرف دیگر تحقیقاتی که درباره رشد اخلاقی کودک صورت گرفته است، ممکن است پنجاه توصیه و روش دیگر هم برای تحقق همین هدف ارایه کرده باشد، در اینجا هیچ مانعی نیست که این پنجاه روش را هم ضمیمه بکنید و از این روشها هم استفاده کنید برای اینکه آن هدف خاص تربیت اخلاقی به دست آید. اما چیزهایی هست که سطح بالاتری دارند؛ مثلاً بحث توحید، بحث توجه به آخرت، روشهایی که دین درباره اینها عرض کرده دیگر مسانخ با روشهای تربیت اخلاقی نیست؛ مثلاً فرض کنید خود همین نماز و آداب و مناسک دینی، به نظر می‌آید که این آداب و مناسک دینی روشهایی هستند که دین برای نیل به آن هدفهای غایی یعنی غایی‌ترین اهداف، عرضه کرده است. در اینجا هم مجال تغییر و تحول آن چنان که درباره تربیت اخلاقی به عنوان یک هدف طبقه بندی شده در سطوح پایین‌تر هست، وجود ندارد.

راجع به احکام و واجبات و محرمات موجود در روایات - در آیات باید یک تأمل دیگر کرد - روایتهایی که حاوی دستوراتی هستند به دو بخش تقسیم می‌شوند یک بخش آنهایی که الی الابد باید رعایت بشوند، یک بخش آنهایی که موقتی هستند. کلیت این تقسیم را تقریباً می‌شود گفت بسیاری از علمای ما می‌پذیرند و شاید کمتر مخالفی داشته باشد که بگوید در این نصوص و روایات ما هیچ حکم متغییری وجود ندارد و همه ثابت‌اند. مهم این است که روش تمییز و تفکیک این دو مشخص باشد؛ یعنی اثباتاً بگویم ثابت‌اند کدام است؟ متغییرات کدام است؟ در این قسمت متأسفانه هنوز راهکار کاملی ارائه نشده و لذا اصل اولیه هم در کنارش این است که هر موردی را که شما فهمیده‌اید که ثابت است یا متغییر، آن مورد را ثابت قلمداد کنید؛ چون اصل این است که این همیشگی است. بنابراین حمل بر اینکه متغییر باشد نیازی به قرینه و دلیل از خارج دارد و این دلیل خارجی در بخش محدودی معلوم است. فرض کنید که در مورد تحت‌الحنک در نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) داریم که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌گفتند

حنک ببینید تا از مشرکین متمایز بشوید، خضاب بکنید برای اینکه خود را در برابر دشمنان جوان و قوی جلوه بدهید و آن مربوط به آن زمان بود که مسلمانان کم بودند و کفار بسیار. خوب اگر این نص هم نبود ما در مورد این حکم چه می‌توانستیم بکنیم، احتمال می‌دادیم که این احتمال و دستورات مثل همان است که می‌گوید موقع نماز رو به قبله باید باشید. و لذا مشکل مهم ما مشکل روشی است یعنی در عین حالی که تقریباً غالب علمای ما قبول دارند که ما احکام متغیر هم داریم، چون معیار و ملاک کاملی نداریم و نمی‌توانیم تشخیص بدهیم و از آن طرف کلیاتی داریم مثل حلال محمد حلال الی یوم القیامة و ظاهر روایت هم این است که این حکم برای همه هست، لذا عملاً ما اینها را عمدتاً حمل بر ثبوتات می‌کنیم.

○ برای مشارکت حوزه در یک تحول بنیادین در آموزش و پرورش دینی مخصوصاً در نظام رسمی خودمان، اولاً شما چه اهمیتی برای آن قائل هستید، ثانیاً شیوه‌های این مشارکت را در چه می‌دانید؟ و گونه‌های این مشارکت چگونه می‌بینید؟

● اگر بخواهیم خیلی عینی و محسوس و ملموس پاسخ بدهیم می‌توان گفت که در دو ناحیه حوزه می‌تواند و باید مشارکت داشته باشد؛ یکی از این جهت که بالاخره بعضی از مشکلات ما در نظام آموزش و پرورش مخصوصاً در ناحیه تربیت دینی ناشی از ابهاماتی است که در معارف دینی وجود دارد. حوزه علمیه متکفل این است که اینها را به وضوح بیان کند و سؤالات جدید را پاسخگو باشد. از اینرو حوزه باید بداند که کسی که می‌خواهد این پاسخها را بگیرد چه اطلاعات پیشینی و چه موقعیت اجتماعی دارد. با توجه به اینها پاسخها را اولاً در مقام پژوهش استنباط و استخراج کند و ثانیاً در مقام القاء متناسب با مخاطبش بگیرد. این تکلیف حوزه علمیه است، تکلیف واجبش هم هست. یک بخش دیگر بحث، مربوط به این است که در نظام اجرایی و عملی آموزش و پرورش، ما یک معضل مهم داریم و آن مسئله معلمین و کادر آموزشی ماست؛ کادر آموزشی ما در حال حاضر مهبای وظیفه خود نیست؛ یعنی اگر در نظام آموزش و پرورش بخواهد اصلاحات صورت بگیرد، به نظر من نقطه آغاز آن، کادر آموزشی است و کادر آموزشی با این عرض و طول و تعداد و کمیت زیادی که دارد و کیفیت متنوع تحصیلاتش، درخور و متناسب با ایجاد یک تحول نیست. به نظر می‌آید که حوزه علمیه در جهت

تربیت معلم، نقش بسیار مهمی می‌تواند داشته باشد و فکر می‌کنم که تاکنون از این مسئله غفلت شده است؛ اولاً نحوه وارد کردن نیروهایی که حوزه علمیه تربیت می‌کند، به داخل آموزش و پرورش، تعریف نشده و مقطعی است؛ یعنی در یک مقطعی آموزش و پرورش یک استانی به دلیل کمبودهایی که داشته، مراجعه کرده به حوزه علمیه آنها بیشتر حوزه علمیه خواهران، چون در ناحیه برادران این مشکل کمتر بوده است و از آنها درخواست مربی و معلم کرده است و آنها هم معلم داده‌اند، بعداً هم یک مراحل اداری و اجرایی صورت گرفته تا اینکه اینها به عنوان نیروی آموزش و پرورش تلقی بشوند، ولی هیچ وقت برنامه ریزی نشده بوده که اینها به این منظور می‌خواهند بروند در آموزش و پرورش کار کنند. در حالی که اگر در تربیت معلم که دولت برای آن این همه هزینه می‌کند، بیاید با حوزه علمیه این توافق و تفاهم را بکند که یک تعدادی از نیروهای شما در یک مقطع تحصیلی خاصی وارد آموزش و پرورش بشوند و این مطلب تعریف شده باشد، فکر می‌کنم که خیلی می‌تواند مؤثر باشد. علی‌الخصوص آموزش و پرورش باید این عینک را از چشمش بردارد که حوزه علمیه فقط می‌تواند معلم تعلیمات دینی بدهد، اینطور نیست، حوزه علمیه می‌تواند در رشته‌های مختلفی معلم بدهد به آموزش و پرورش، آنها هم معلمانی که خیلی کارآمدتر هستند.

○ به نظر شما در مسیر دستیابی به یک تربیت دینی مطلوب، عوامل مشکل ساز در عرصه اجتماعی ما کدامند و چگونه می‌شود با این عوامل برخورد کرد؟

● باید ببینیم کسانی که مطالبه اصلاحات می‌کنند چه کسانی هستند و از اصلاحات چه تعریفی دارند. من به عنوان کسی که خودم تلقی و قرائت دینیم قرائت دینی سنتی است، به نظرم می‌آید که ما به عنوان کسانی که سنتی می‌اندیشیم اولین مطالبه کننده اصلاحات در آموزش و پرورش هستیم! زیرا آموزش و پرورش ما قاصر و ناتوان از این بوده است که دانش‌آموزان را به گونه‌ای تربیت کند که نگرش توحیدی داشته باشند، آخرت اندیش باشند، اخلاق دینی را آنچنان که باید رعایت کنند و همین باعث می‌شود که ما طالب اصلاحات باشیم. وقتی طالب اصلاحات هستیم و منشأ آن را هم این ناکارآمدیها می‌دانیم، به نظرم می‌آید که باید تعریف نسبتاً روشنی از اصلاحات را از پایه کنیم، مشخص کنیم که اصلاحات باید چه سمت و سویی داشته باشد و چه ابزاری را

برای رسیدن به این هدف، استخدام کنیم. مطالبه اصلاحات تنها محدود به این موارد نمی‌شود، در سطوح دیگری هم آموزش و پرورش ما ناکارآمدی دارد که آنها هم به مطالبه اصلاحات دامن می‌زنند. نیروی انسانی که از آموزش و پرورش فارغ‌التحصیل می‌شود و در واقع بودجه کلانی از جامعه ما را به خود متوجه کرده است، این نیرو در بازار کار، کارآمدی ندارد.

مطالبه اصلاحات باز منحصر و محدود به اینها هم نیست؛ در نزد افرادی که نگرشهای دیگری نسبت به حکومت دینی و اسلامی دارند اصلاحات با آنچه امروز دنبال می‌شود تا حدی متفاوت است. آنچه امروزه بیشتر دنبال می‌شود، اصلاحات سیاسی در کل جامعه است. این اصلاحات سیاسی طبعاً تغییرات خاصی را در آموزش و پرورش عمومی می‌طلبد، به نظر می‌آید که این امر در عین اینکه یک وجه صحیحی دارد، ولی این اصلاحات که می‌گویند، خودش چیز روشن و تمام شده‌ای نیست. مثلاً به نظر رهبری ما مسئله مردم‌سالاری دینی چیزی است که در قانون اساسی ما روش حصول و وصول به آن معلوم شده است و اصلاً ابهامی ندارد، اما یک عده‌ای به این مقدار بسنده نمی‌کنند و چیزهای دیگری می‌خواهند که به دلیل موانع عرفی و اجتماعی بعضاً در لافاه ادا می‌شود و برای همین، اصلاحات بطور کلی دچار ابهام می‌شود و به طریق اولی اصلاحات در آموزش و پرورش هم دچار مشکل و ابهام می‌شود. از این روست که از هر سو که می‌آییم مطالبه‌کنندگان اصلاحات، چه کسانی که مثل بنده طالب اصلاحات هستند، چه کسانی که به خاطر تغییرات ساختاری در نظام حکومتی طالب اصلاحات هستند، هر دو، فکر می‌کنند چیزهایی مزاحم این جریان است. پس این چنین نیست که وقتی ما می‌گوییم مزاحم جریان اصلاحات کیست بتوانیم با یک اشاره مستقیم آن را معلوم کنیم. اولاً باید بگوییم منظور از اصلاحات چیست؟ و به چه هدفی این اصلاحات می‌خواهد صورت بگیرد؟ آنوقت مانع و مزاحم این اصلاح هم در پرتو این روشن شدن و ابهام زدایی معلوم خواهد شد.

○ اساساً شما چه اهمیت و ضرورتی برای تحول در سیستم آموزش و پرورش کنونی

کشور قائل هستید؟

● تحول در آموزش و پرورش ضروری است زیرا: آموزش و پرورش زیر بنای تحقق

اهداف و آرمانهای یک کشور را می‌سازد و هرگاه تحقق اهداف و آرمانهای مردمی دچار تأخیر و تعطیل باشد می‌توان ریشه آن را در آموزش و پرورش به معنای عام آن جستجو کرد. در وضعیت کنونی تردیدی نیست که ناکامی‌های ما حاصل ناکارآمدی نهادهای تعلیمی و تربیتی ماست (اعم از آموزش و پرورش، آموزش عالی، حوزه‌های علمیه و رسانه‌های جمعی به ویژه صدا و سیما). در این میان، بسیاری از کاستیهای موجود در نهادهای تعلیمی و تربیتی، خود ریشه در آموزش و پرورش به معنای خاص کلمه دارد.

○ به نظر شما چرا دوباره بحث اصلاح در نظام آموزش و پرورش مطرح شده است؟

● طرح دوباره بحث اصلاح در آموزش و پرورش به این جهت رخ داده است که جامعه ما به بازخوانی اهداف کوتاه مدت خود روی آورده است. کسانی در این بازخوانی به تجدید نظر و تغییر رسیده‌اند و چون می‌خواهند اهداف جدید را گسترش داده و محقق سازند به کاستیهایی بر می‌خورند که حاصل نحوه تعلیم و تربیت عمومی جامعه ماست و آن کاستیها به منزله مانعی در برابر اصلاحات سیاسی و اجتماعی قلمداد می‌شود. از سوی دیگر کسانی که در این بازخوانی اهداف، به تحکیم اهداف گذشته معتقد شده‌اند تجدید نظر طلبیهای دیگران و به ویژه توفیق آنان در تردید انگیزی را ناشی از ضعف بنیادهای فکری و رفتاری نوجوانان و جوانان می‌دانند. که این خود گواه وجود ضعفهایی در تعلیم و تربیت جامعه ماست. جهت سومی هم وجود دارد و آن اینکه اهدافی که جملگی بر آنند از قبیل برخی اهداف کوتاه و میان مدت اقتصادی هم، در جامعه ما با ناکامی روبروست و جملگی به این نتیجه رسیده‌اند که آموزش و پرورش ما در این ناکامی سهم بسزایی دارد.

○ بحث جهانی شدن چه ضرورتی را برای اصلاح در نظام آموزش و پرورش مطرح می‌سازد؟

● یکی از اموری که تغییر و دگرگونی در آموزش و پرورش را همواره اقتضا می‌کند، این است که آموزش و پرورش مانند بسیاری از چیزهای دیگر باید پاسخگوی نیازهای متغیر جامعه باشد و با بروز هر تغییری در جامعه ملی یا جهانی نیازها دگرگون می‌شوند و پاسخگویی به آنها راهکاری متفاوت می‌طلبد بنابراین متناسب با دامنه تغییراتی که در

ناحیه مناسبات ملی و جهانی رخ می‌دهد، تغییری در آموزش و پرورش ضرورت می‌یابد. جهانی شدن از جمله تغییرات پر دامنه‌ای است که در ابعاد مختلف حیات ما اثر گذار خواهد بود. فرهنگ، سیاست، اقتصاد، مناسبات اجتماعی، عقاید و همه چیز ما در شعاع تأثیرات جهانی شدن می‌تواند قرار گیرد و نیازهای ما را در این قلمروها دگرگون سازد به این جهت آموزش و پرورش نیازمند تغییر خواهد بود تا بتواند تغییرات مطلوب جهانی شدن را ممکن و تسهیل سازد و تغییرات نامطلوب را دفع کند و امکان مقاومت در برابر آنها را فراهم نماید.

○ آیا می‌توان گفت که نظام آموزش و پرورش ما دچار نوعی بحران است؟ ابعاد این بحران کدامند؟ آیا تغییر ساختار و انجام اصلاحات می‌تواند راه حلی برای خروج از این بحران باشد؟

● آموزش و پرورش بحرانهای متعددی را در درون خود داراست. برخی از این بحرانهای ریشه در بیرون آموزش و پرورش دارند و برخی دیگر خود، ریشه بحرانهای بیرونی‌اند. اگر آرمانها، اهداف، نگرشها و توانشهای کسانی که از مدرسه به جامعه برای کار و تولید می‌آیند همان چیزی باشد که آموزش و پرورش به آنها داده است. این آموزش و پرورش در جایگاه اصیل خود نقش می‌آفریند. ولی اگر آرمانها و اهدافی که آموزش و پرورش انقا می‌کند در بزرگسالی (یا حتی در دوران تحصیل) مورد بی‌اعتنایی باشد، اگر نگرشهایی که در مدرسه ترویج می‌شود به باور دانش‌آموز نیاید و اگر مهارتهایی که در مدرسه کسب می‌شود با آنچه محیط واقعی کار و زندگی طالب آن است متفاوت باشد، جامعه و آموزش و پرورش هر دو دچار بحران می‌شوند و این مهمترین بحران آموزش و پرورش ماست. البته این بحران جنبه ساختاری ندارد و یا اگر داشته باشد اهمیت اصلی و اولی ندارد. برای مثال اگر کادر آموزشی مدارس به نحوه مناسبی گزینش و تربیت نمی‌شوند پیش از آنکه به ساختار درونی آموزش و پرورش بازگردد به ساختار کلی دولت و سیاستهای کلان مدیریتی معطوف است. در عین حال تغییرات ساختاری در درون آموزش و پرورش نیز می‌تواند بخشی از فرآیند دگرگونی ضروری در آموزش و پرورش باشد.

○ آیا سیستم آموزش و پرورش کنونی می‌تواند «مردم سالاری دینی» را به نحو مطلوبی محقق سازد یا دست کم نقش مؤثری در تحقق آن داشته باشد؟

● تا زمانی که مردم سالاری دینی در برخی اذهان دچار آشفتگی معنی باشد و با این سؤ تفاهم قرین باشد که می‌تواند دست آویزی برای عقده‌گشایی در برابر حکومت ولایی قرار گیرد آری. آموزش و پرورش کنونی ما می‌تواند و توانسته است به آن کمک کند ولی اگر مردم سالاری دینی چنان فهمیده شود که سازگار با حکومت ولایی باشد گمان نمی‌کنم آموزش و پرورش کنونی نقش بایسته‌اش را در تحقق آن بتواند ایفا کند.

○ نقش اصلاحات در سیستم آموزش و پرورش و ارتباط آن با اصلاحات در دیگر نهادهای اجتماعی چیست؟

● رابطه‌ای متقابل دارند ولی در این رابطه دو سویه نقش یک طرف یعنی آموزش و پرورش بنیانی‌تر است به دو دلیل؛ اول آنکه آموزش و پرورش زیر بنای فعالیت‌هایی است که در دیگر بخش‌های جامعه صورت می‌گیرد، دوم آنکه هر کاستی و ناکارآمدی که در بخشی دیگر از جامعه وجود داشته باشد و بتواند به گونه‌ای در آموزش و پرورش تأثیر منفی بگذارد، در آموزش و پرورش باید دو نوع تأثیر ایجاد کند: نخست آنکه آموزش و پرورش باید از آسیب ناشی از خارج، خود را محافظت کند، دیگر آنکه وجود این کاستی را باید به منزله نشانه‌ای از ناکارآمدی یا بی‌توفیقی خود بشناسد و به بازنگری و اصلاح در خود روی آورد.

○ مبانی دینی اصلاحات در آموزش و پرورش از نظر شما چیست؟

● توحید و معاد و ایجاد نگرش توحیدی و آخرت‌اندیشی، باید هدف غایی آموزش و پرورش ما باشد. اگر این هدف غایی به درستی تعقیب شود، در همه ابعاد زندگی نقش آفرین خواهد بود. اگر این هدف محقق شود در حقیقت موضع انسان مسلمان ایرانی در برابر دنیای شرک آلود و نزدیک بین (دنیا اندیش، حس‌گرا، سودگرا) روشن می‌شود و آسیب‌های موجود برطرف خواهد شد. برای تحقق خارج از انحراف این هدف، لازم است در برنامه‌های آموزشی و تربیتی آموزش و پرورش نگرش درستی از رابطه دنیا و آخرت حاکم باشد. این نگرش باید نسبت به تمامی برنامه‌ها فراگیر باشد. به این معنا که

نباید برای ایجاد نگرش توحیدی و آخرت‌اندیشی به دروس دینی و پرورشی بسنده کرد، بلکه این نگرش را باید در تمامی دروس و فعالیتها وارد کرد. چه بسا که این کار از برنامه‌های دینی مستقیم، تأثیر بیشتری داشته باشد.

○ جهت نپل به نظامی کارآمد و پویا در تربیت اسلامی، تحول پژوهشی در این زمینه چه ضرورتی دارد؟

● پژوهش در آموزش و پرورش از دو زاویه قابل توجه است:

اول: تمامی فعالیتهای آموزشی و پرورشی باید از پشتوانه پژوهشی کافی برخوردار باشند و گر نه ما را همچنان در طریق آزمون و خطا نگه خواهند داشت.

دوم: مهمترین بحث درباره پژوهش این است که آموزش و پرورش می‌تواند جامعه را برای زندگی در دنیای متحول آماده سازد که همزمان با انتقال میراث عقیدتی، فرهنگی و علمی، روحیه شناسایی و اجتهاد در افقهای جدید را ایجاد کند. به نظر می‌رسد پویایی جامعه پیش از آنکه بتواند در سایه نوخواهی تأمین شود در پرتو حق‌جویی و حقیقت‌خواهی، تأمین‌پذیر است. روح پژوهشگر ناگزیر به افقهای نو سر می‌کشد و راههای تازه‌ای را در برابر اجتماع می‌گشاید. تفاوت تأمین پویایی از طریق حقیقت‌طلبی با تأمین آن از طریق نوخواهی و تنوع‌طلبی این است که دومی به نو و جدید، اصالت می‌بخشد و این خود می‌تواند منشأ اتلاف و اسراف و انحراف سرمایه‌های مادی و معنوی جامعه شود، در حالیکه اولی از این آفات مصون است و با وجود آن هیچ تحول بایسته و ضروری‌ای مورد غفلت قرار نخواهد گرفت.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی